بلینسکی و نقد ادبی

ن . ای . گرمف

مترجم : فرازی کسمایی، مژگان

ادبیات یکی از انواع هنرهاست که در پرورش افکار و احساسات و شکل‏گیری شخصیت انسان نقش بزرگی دارد.

ویژگی آشکار ادبیات توصیف زندگی و پدید آوردن شخصیتهای‏ ادبی به کمک کلمات است.هر چیز جالبی که در ادبیات وجود دراد متعلق به انسان است.انسان و خواسته‏ها و فعالیتهای‏ گونه‏گونش،موضوع ادبیات است.از آنجا که انسان در طبیعت‏ زندگی و کار می‏کند،در آثار ادبی،هم طبیعت و هم محیطی‏ که انسان آن را ساخته است به تصویر کشیده می‏شود.

خوانندگان همراه با نویسندگان آثار ادبی امکان می‏یابند تا به‏ قلب حوادث و عمق شخصیتهای متفاوت راه یابند و در شرایط گوناگون رابطهء بین آن دو را دریابند.با خواندن آثار ادبی،وارد نوعی زندگی می‏شویم که نویسنده توصیف کرده است و بنا به‏ سلیقه از یکی از قهرمانانی که علاقه یا عشق را در ما به وجود آورده،طرفداری و دفاع می‏کنیم و دربارهء دیگران نوعی حس‏ تمسخر و تنفر پیدا می‏کنیم.

آن نوع زندگی که هنرمندانه به تصویر کشیده شده است‏ دیدگاه ما را در زمینهء زندگی قوی‏تر می‏کند،احساسات ما را برمی‏انگیزد و تشویقمان می‏کند تا تفکرات و احساسات‏ نجیبانه‏ای را که در این‏گونه آثار بیان شده،در زندگی به کار ببندیم.

در کانون آثار ادبی،انسان،فعالیتهای او و زندگی‏ معنوی‏اش همراه با محیطی که در آن زندگی می‏کند قرار دارد.

ادبیات با به تصویر کشیدن انسانهایی خاص(یوگنی آنگین، تاتیانا،ناتاشا راستوا،پاول و لاسف)،آنها را در جریان یک‏ حادثهء واقعی زندگی که این جریان در شکل‏گیری و توسعه‏ شخصیت او نقش تعیین‏کننده دارد،قرار می‏دهد.نویسنده‏ برای نشان دادن شخصیت قهرمان خود از روشهایی متفاوت بهره‏ می‏گیرد؛از اصل و نسب و حوادث زندگی گرفته تا غمها و شادیها و حتی قیافه و لباس و گفتار،همه را نشان می‏دهد.

گفتار خود نویسنده که در آن به ارزیابی رفتار و کیفیت‏ قهرمانان می‏پردازد در شناخت شخصیت قهرمان و جهت‏گیری‏ خواننده کمک فراوانی می‏کند.

در آثار ادبی زندگی تیپهای متفاوت در قرنهای متفاوت و در ملیتهای متفاوت مجسم می‏شود.در آثار ادبی روسیه،زندگی‏ مردم روسیه و خصوصیات این مردمان در دوره‏های گوناگون‏ تاریخی‏شان به تصویر کشیده می‏شود.برای نمونه در داستان‏ «هنگ‏ایگور»و«سرود الگ دانا»ی پوشکین زندگی و آداب و رسوم مردمان قرن شانزدهم،در شعر«تاجر کلاشینکف» لرمان نتف زندگی دوران مخوف سرواژه‏ی و در اثر«دوبر فسکی» پوشکین و«مومو»ی تور گنیف و مانند آن،شجاعت و قهرمان‏ پروری ابنای روسیه که در گذشته برای کسب استقلال مبارزه‏ می‏کردند و نیز در آثاری مثل«پالتاوا»ی پوشکین،«تاراس‏ بولبا»ی گوگول و«جنگ و صلح»تولستوی نشان داده‏ می‏شود.

آثار ادبی،شخصیتهای عالی‏رتبهء سمبولیک را به وجود می‏آورد.اشخاصی چون:«فاوست»،«دون‏کیشوت»، «هاملت»،«پرومته».و این مسأله اهمیت شخصیت هنری آنها را از محیط تاریخی معینی که آنها را به وجود آورده فراتر می‏برد. گورکی خود اعتراف می‏کند که آثار ادبی چقدر به او نشاط می‏دهد،گویی چشمی به دنیا در او می‏گشاید:

«دقیقا مانند پرندگان افسانه‏ای،کتابهای...این سرود را زمزمه می‏کنند که زندگی گونه‏گون و غنی است و چه گستاخ‏ است انسان در پهنهء تمایلات و آرزوهای خود به سوی خیر و نیکی...».

در مقایسه با دانشمندان که مستقیما مطالعات خود را به‏ حقیقت مفاهیم تعمیم می‏دهند،نویسندگان در آثار خود شخصیتهای هنری را ترسیم می‏کنند و زندگی آنها را منعکس‏ می‏کنند و احساس خود را به او بیان می‏دارند.

بنابراین گفتهء چرنیشفسکی که«ادبیات دانش ما را در مورد زندگی غنی می‏کند.»می‏توان گفت که ادبیات اولا کتاب‏ زندگی و ثانیا تربیت کنندهء انسانها و مربّی‏شان در زندگی است‏ ادبیات به انسان مفاهیم و احساسات عالی و شرافتمندانه را می‏آمورد و تمایل او را به کار و زحمت و مبارزه برای کسب‏ آزادی تقویت می‏کند.ادبیات درک و احساس زیبایی را در انسان‏ تقویت می‏کند و به او می‏آموزد که چگونه بنگرد و درک کند.

ادیب با خلق کلام ادبی،شخصیت ادبی و تابلوی زندگی یاریگر انسان است و در گسترهء زندگی.

برای درک بهتر آثار ادبی و نیز ارزشیابی این آثار باید با علم‏ ادبیات‏شناسی آشنا شد.ادبیات‏شناسی رشته‏های فراگیر ادبیات‏ را در بردارد و به رشته‏های علمی جداگانه‏ای مانند تئوری‏ ادبیات،تاریخ ادبیات و نقد ادبی تقسیم می‏شود.

تئوری ادبیات،نه تنها محیط اجتماعی،خصوصیات، قانونمندی توسعه و نقش اجتماعی ادبیات را بررسی می‏کند بلکه اصول بررسی و رسیدگی و ارزیابی موضوعات ادبی را نیز تعیین می‏کند.تئوری ادبیات در نتیجه شکل‏گیری‏های علمی‏ خود به واقعیات به دست آمده توسط تاریخ ادبیات و دست‏آوردهای نقد ادبی و ارزیابی آن(در زمینهء آثار ادبی)استفاده‏ می‏کند.

تاریخ ادبیات روند توسعهء ادبی را بررسی می‏کند و جایگاه و اهمیت پدیده‏های گوناگون ادبی را در جریان معین می‏کند.

از آنجا که تکامل و توسعهء ادبیات در هر کشوری پیوندی‏ ناگسستنی با تاریخ زندگی مردم آن کشور دارد و با ویژگیهای‏ ملی غیر قابل تکرار و منحصر به فردی متمایز می‏شود،بنابراین‏ تاریخ ادبیات به تاریخ ادبیات کشورهای گوناگون تقسیم‏ می‏شود.نویسندهء تاریخ ادبیات افزون بر بررسی جریانهای ادبی‏ در کشور خود موظف است که ارتباط در تأثیر متقابل آن جریان را با جریان ادبی دیگر کشورها مشخص کند.او همچنین موظف‏ است اهمیت بشری آن جریان را در ادبیات جهان توصیف کند.

تاریخ ادبیات از اصولی که تئوری ادبیات به وجود آورندهء آن‏ است،سرچشمه می‏گیرد.برای بررسی هرچه بهتر حوادث‏ ادبی و روشن شدن موضوعات ادبی،نویسندهء تاریخ ادبیات به‏ نتیجه‏گیریهای نقد ادبی نیز تکیه می‏کند.

اهداف نقد ادبی دوگانه است.از یک طرف منتقد باید به‏ خوانندگان در درک هرچه بهتر اثر و به شیوهء صحیح‏ ارزش‏گذاری آن کمک کند و از سوی یگر نویسنده را برای‏ آفرینش بعدی‏اش یاری دهد.منتقد با اشاره به نقاط قوت و ضعف پدیدهء ادبی به نویسنده امکان می‏دهد تا در آثار بعدی خود قوتها را بپرورد و در رفع نقاط ضعف بکوشد.

نقد ادبی در حالی کخ مانند تاریخ ادبیات به مبدأ تئوری‏ ادبیات استناد می‏کند،به‏طور جدی اطلاعات تاریخ ادبیات‏ همان زمان را نیز به حساب می‏آورد.این باعث می‏شود تا میزان‏ اهمیت موضوعات جدید که به نوعی با موضوعات قبلی مقایسه‏ شده،مشخص گردد.با این کار یعنی ارئه بررسی درست،در واقع منتقد،تاریخ ادبیات را با موضوع تازه‏ای غنی می‏سازد و گرایش و چشم‏انداز رشد ادبیات را روشن می‏کند.

\*\*\* بلینسکی،بنیانگذار نقد ادبی و علمی،که یکی از اولین‏ نویسندگان تاریخ ادبیات روسیه بود،در مقالات انتقادی خود، تجزیه و تحلیل عمیقی از خلاقیت نویسندگان روسی قرن‏ هجدهم و نیمهء اول قرن نوزدهم ارائه می‏دهد.او برای رئالیسم و مردمی بودن ادبیات مبارزه کرد و به سبب داشتن این‏ خصوصیات به خلاقیتهای پوشکین،لرمانتف و گوگول که‏ ادبیات را به مقام اول رساندند ارزش والایی می‏داد.

ویساریون گریگوریویچ بلینسکی در 13 ژوئن سال 1811 م.در خانوادهء یک پزشک نیروی دریایی به دنیا آمد.دوران‏ کودکی اوبا مشقت فراوان توأم بود.جریانهای ملال‏آور و دردناک نظام اجتماعی روسیه بر او تأثیر بسیار می‏گذاشت. تنها دلخوشی او خواندن کتاب و گوش دادن به داستانها و خاطرات سربازان پیر بود.

در سال 1822 وارد آموزشگاه ناحیه‏ای شهر«چمبار»شد و در سال 1825 دورهء آن را به پایان رساند و وارد دبیرستان شهر «پنزن»شد.ابتدای سالهای تحصیل در دبیرستان همزمان با قیام‏ «دگابریستها»و اغتشاشات دهقانی بود که توجه بلینسکی جوان را جلب کرد.شعرای مورد علاقهء بلینسکی،پوشکین(مداح‏ دکابریستها)،و ریلیف(شاعر دکابریستها)بودند.بلینسکی‏ دورهء دبیرستان را به پایان نرساند و به صورت آزاد به ادامهء تحصیل مشغول شد.ا.در سال 1829 وارد دانشکدهء ادبیات‏ «دانشگاه مسکو»شد.

در پاییز سال 1830 دانشجویانی که در خوابگاه زندگی‏ می‏کردند انجمنی ادبی به ریاست بلینسکس تشکیل دادند.در یکی از جلسات،بلینسکی درام خود را به نام«دیمیتری کالینین» برای آنها خواند.رئیس دانشگاه چون می‏خواست از دست این‏ دانشجوی آزاداندیش رها شود به بهانه عدم شرکت وی در امتحانات،او را از دانشگاه اخراج کرد.

از بهار سال 1833 بلینسکی همکاری خود را با مطبوعات‏ در مجلهء«تلسکوپـ»و هفته نامهء«مالوا»(شایعه)شروع کرد.او ابتدا کار ترجمه و نوشتن تقریظهای کوچک را در این مجلات‏ انجام می‏داد اما بعد از یک سال مدیر قسمت انتقادی مجله شد. در سال 1834 اولین مقالهء بلند خود را تحت عنوان«آرمانهای‏ ادبی»در هفته نامهء«مالوا»چاپ کرد.در این مقاله،بلینسکی‏ گسترش ادبیات روسیه،از زمان لامانوسف تا زمان پوشکین‏ را دنبال می‏کند و آن را به سه دوره تقسیم می‏نماید:دورهء لامانوسف،دورهء کارامزین و دورهء پوشکین.

مقالهء«آرمانهای ادبی»نقطه نظری جدید در تاریخ نقد ادبی‏ روسیه بود.نویسنده در این مقاله به لزوم وجود رئالیسم و ملی بودن ادبیات و اصول بررسی اشیا و پدیده‏ها از دیدگاه تاریخ‏ اشاره می‏کند و اعلام می‏دارد که ادبیات باید کاری مشترک‏ باشد.در این مقاله عشق عمیق به ادبیات میهنی،عقل سلیم، دفاع از فرهنگ و معارف،رئالیسم و جنبهء ملی ادبیات و صراحت و عمق گفتار نویسنده به چشم می‏خورد.

مقالات بلینسکی در«تلسکوپ»و«مالوا»توجه پوشکین را به خود جلب کرد و او را به این فکر انداخت تا بلینسکی را به‏ همکاری در مجلهء«ساوریمنّیک»(معاصر)دعوت کند.

در اکتبر سال 1939 بلینسکی با قبول منصب تصدی بخش‏ نقد و کتاب‏شناسی مجلهء«آتچستونیه زاپیسکی»(یادداشهای‏ وطنی)به پترزبورگ رفت.تلاش هفت سالهء بلینسکی در این‏ مجله به آن،عنوان بهترین مجلهء سالهای چهل را داد.در آوریل‏ سال 1844 بلینسکی هکاری خود را با این مجله قطع کرد.

در مدت همکاری خود با این مجله،وی شمار زیادی‏ مقاله،تقریظ و خبر نوشت.مهمترین مقالات انتقادی او عبارت‏ بودند از:«ادبیات روسیه در سال 1840»،«اشعار لرمانتف»، «قهرمان دوران ما»،«ادبیات روسیه در سال 1843»،«ادبیات‏ روسیه در سال 1844»و«نوشته‏های پوشکین»،که در مجموع‏ به یازده مقاله می‏رسید.

با نشر مجلهء«ساوریمنّیک»به سردبیری نکراسف و پانایف‏ از ژانویهء 1847 بلینسکی نیز همکاری خود را با آن شروع کرد. او در اولین شمارهء آن،مقالهء«نگاهی به ادبیات روسیه در سال‏ 1846»را به چاپ رساند.تابستان سال 1847 برای پیگیری‏ درمان خود به آلمان رفت.و در آنجا بود که نامهء معروف خود را به گوگول نوشت.گرتسین این نامهء او را«وصیت‏نامهء بلینسکی» نامید.بلینسکی در هفتم ژوئیه سال 1848 از دنیا رفت.

وی در مقالات انتقادی-ادبی خود استعداد و ویژگیهای‏ فردی نویسندگانی چون لرمانتف،گوگول،کلدف، تورگنیف،نکراسف و گانچارف را تشریح کرد.

بلینسکی در نقدهای خود می‏کوشید نه تنها شیوهء درست‏ درک آثار ادبی را بیاموزاند بلکه به وسیلهء این آثار به تربیت نسل‏ معاصر می‏پرداخت.

بلینسکی اظهار می‏داشت که ادبیات باید زندگی را به‏طور رئالیستی و از دیدگاه ترقی خواهانه خود توصیف کند.ادبیات‏ باید به ملت خدمت کند وسلاح پرزوری در مبارزات اجتماعی‏ باشد.چرنیشفسکی،نکراسف و دابر الیوف،بلینسکی را استاد خود می‏دانستند.